

عبای روحانیت بر قامت مشروطه

مریم سادات سیحکری

نایب السلطنه نوشت: نایب السلطنه، جوانان معقول بسیار، بسیار غلط کرده‌اند که ایجاد کلوب می‌خواهند بکنند. اگر همچو کاری بکنند، پدرشان را آتش خواهد زد. حتی نویسنده این کاغذ به اداره پلیس باید مشخص شود، تنبیه سخت بشود که من بعد از این فصولی هانکند.

این در حالی بود که به موجب مفاد سوم و چهارم و پنجم دستورالعملی که خود آن جوانان برای تأسیس کلوب نوشته بودند، مذاکرات سیاسی و دولتی و صرف مسکرات و قمار و شوخی در آنجا ممنوع بود.

این گزارش، شاهدهی است که نگارنده در فصل اول کتاب برای ترسیم فضای استبداد زده عصر ناصری به آن استناد کرده است. حبیبی می‌گوید: «چنین گزارش‌هایی بیش از هر چیز نشانگر روح حاکم بر مناسباتی بود که میان

در دوره ناصرالدین شاه بود که با افزایش آگاهی‌های عمومی و آشنایی بیشتر ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب، به تدریج تردیدهایی در مشروعیت سلطنت قاجاریه ایجاد شد. «این آگاهی‌های نوپا عمدتاً حاصل سفرهای دیپلماتیک گروهی از مقامات حکومتی ایران، سفرهای تجار و بازرگانان ایرانی به بعضی از کشورهای اروپایی، و نیز مهاجرت گروهی از ایرانیان به خارج از کشور بود. در کنار آنان گروهی از جوانان ایرانی برای تحصیل و فراگیری دانش‌های جدید به کشورهای اروپایی اعزام شدند.»

نظام سیاسی و جامعه برقرار شده بود. مناسباتی که کاملاً یک طرفه و از سوی حکومت بر مردم اعمال می‌شد. نتیجه چنین مناسباتی، افزایش آشنایی و وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و بسوز بحران در حکومت خود کامه بود. در چنین شرایطی شاه، تنها قدرت مطلق بود و جان کارگردانان دستگاه حاکمه و بقیه مردم همواره مورد بی‌مهری قرار داشت. نویسنده، مسائلی چون فقر عمومی و بی‌سوادی را از مشخصه‌های این دوران برمی‌شمارد و به نقل از نویسنده رساله «کلمه جامعه شمس کاشمیری» می‌گوید: عمده جهل مردم همان ضیق - کوچکی ادارات علمیه و عدم نشر معارف است. مثلاً در همین زمان دیده می‌شود که اگر یک نفر از شاگردان مدرسه سیاسی یا نظامی یا سایر مدارس جدید، یک صفحه جغرافیا یا یک کره مقوایی یا یک نسخه چهار عمل اصلی حساب یا کفایه‌الهندسه یا یک کتاب تشریح مصور در دست داشته باشد، یک نفر ناشی از عمل و تربیت یا جماعتی از عوام او را استهزای کنند. یکی می‌گوید: فرنگی مآب شده، از مذهب برگشته، یکی می‌گوید: آلات قمار و ادوات فرنگی هارادر دست گرفته، یکی می‌گوید اشکال کتاب، اشکال طلسمات سحر و جادو است.»

در همان دوره ناصرالدین شاه بود که با افزایش آگاهی‌های عمومی و آشنایی بیشتر ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب، به تدریج تردیدهایی در مشروعیت سلطنت قاجاریه ایجاد شد. «این آگاهی‌های نوپا عمدتاً حاصل سفرهای دیپلماتیک گروهی از مقامات حکومتی ایران، سفرهای تجار و بازرگانان ایرانی به بعضی از کشورهای اروپایی، و نیز مهاجرت گروهی از ایرانیان به خارج از کشور بود. در کنار آنان گروهی از جوانان ایرانی برای تحصیل و فراگیری دانش‌های جدید به کشورهای اروپایی اعزام شدند.» حاصل این سفرها، بعضاً سفرنامه‌هایی بود که ضمن ارائه پیشرفت‌های غرب، نارضایتی از وضع موجود ایران را هم منعکس می‌کرد. افزون بر این، رسالات و مکتوبات دیگری در این دوره

«با وجود اهمیت آرا و نظرات شریعت‌مداران مشروطه خواه در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، دیدگاه‌های آنها کمتر مورد توجه قرار گرفته است، چرا که مباحثات فکری در ایران بیشتر از آنکه مجادله در ساحت تفکر و اندیشه باشد، مناظره ایدئولوژیک در عرصه سیاسی است و از بد حادثه، کمتر جریان سیاسی تأثیرگذار در تاریخ معاصر را می‌توان یافت که آرا و نظرات روحانیون مشروطه خواه را نمایندگی کند.»

محمد حبیبی خوزانی با چنین مقدمه‌ای، لزوم پرداختن به گفتمان شریعت‌مداران مشروطه خواه را توجیه می‌کند. کتابی با حجمی نسبتاً کم (حدود ۲۰۰ صفحه) با عنوان «گفتمان مشروطه اسلامی» که توسط انتشارات گام‌نو منتشر شده و حاصل مطالعات و بررسی‌های او در این زمینه است. نگارنده طی هفت فصل کوشیده ضمن نگاهی گذرا به فضای سیاسی ایران در عهد ناصری و مظفری، گفتمان مشروطه خواهی روشنفکران و شریعت‌مداران را با یکدیگر مقایسه کرده و سهم هر یک از این دو گروه را در دوران مشروطیت مورد بررسی قرار دهد. در نهایت در هفتمین فصل کتاب است که حبیبی با به چالش کشیدن صاحب‌نظرانی چون آدمیت و حائری، اعتقاد خود به هژمونی مؤلفه‌های مذهبی در عصر مشروطیت ایران را مطرح می‌کند. «گفتمان مشروطه اسلامی» با وجود حجم کم، از منابع معتبری سود برده که آن را به چکیده‌های خواندنی تبدیل می‌کند؛ با این وصف، شاید بتوان از اشتباه‌های تالیفی بی‌شمارش صرف نظر کرد.

نخستین فصل کتاب، به بررسی اجمالی فضای سیاسی ایران در عهد ناصری و مظفری اختصاص یافته است. «در سال ۱۳۰۸ جمعی از جوانان تحصیل کرده توسط کنت دومنت فوت تریشی رئیس نظمیه و کامران میرزا نایب السلطنه، حاکم تهران، از ناصرالدین شاه اجازه خواستند کلوب یا به اصطلاح باشگاهی تأسیس نمایند. طرح قانون آن را نیز که در ۴۷ ماده تنظیم یافته بود عرضه داشتند. ناصرالدین شاه در حاشیه نامه خطاب به

نگاشته شد که در مقایسه با سفرنامه‌های نخستین، از استحکام نظری و پایه فکری عمیق تری برخوردار بود و در نهایت به شکل گیری گفت‌وگوهای سیاسی مشروطه خواهی در عرصه سیاسی ایران انجامید.

در این کتاب، عصر مظفری به نقل از آدمیت به عنوان دهه بیقراری، نارسایی سراسری و دوره طغیان ناگهانی معرفی می‌شود. نویسنده در مورد مهم‌ترین تمایز عصر ناصری و عصر مظفری می‌گوید: یکی از ویژگی‌های مهمی که دوره سلطنت مظفرالدین شاه را از نیم سده عصر ناصری متمایز می‌سازد، تضعیف قدرت مرکزی در این دوران بود. حکومت تا حد زیادی توانایی خود را در برخورد با مخالفان از دست داده بود. در نتیجه در این دوره شاهد ورود دشمنیات و مطبوعات مخالفان سلطنت به داخل کشور و افزایش چاپ کتاب‌هایی با مضامین جدید و مفاهیم نو آیین بودیم.

نویسنده کتاب «گفت‌وگوهای مشروطه اسلامی» در فصل دوم نگاهی گذرا به گفت‌وگوهای مشروطه خواهی در ایران دارد. در همین فصل است که او دو دوره اصلی را در مشروطیت شناسایی می‌کند و باقی کتاب را عملاً به معرفی ویژگی‌های اصلی‌ترین جریان‌های حاکم بر این دو دوره اختصاص می‌دهد. او معتقد است نخستین دوره

که از نیمه دوم عصر ناصری آغاز شده و با پیروزی جنبش مشروطیت پایان می‌یابد عصر درخشش روشنفکران است. در حالی که با پیروزی مشروطیت و آغاز دوره دوم، بار اصلی ادامه جریان مشروطه بر دوش روحانیت مشروطه خواهی افتاد. نویسنده با طرح چنین ادعایی است که عمده تحلیلگران جنبش مشروطه از جمله فریدون آدمیت و حامد الگار را به تقلیل گرایسی متهم کرده و می‌گوید: قبیل از ارائه توضیح بیشتر پیرامون گفت‌وگوهای مشروطه خواهی، لازم است نقش هر کدام از این دو جریان مؤثر در جنبش مشروطیت ایران، یعنی روحانیت و روشنفکران را با نگاهی به برخی از آثار مهمی که پیرامون جنبش مشروطیت در ایران تدوین شده‌اند بررسی کنیم. در عمده آثاری که پیرامون جنبش مشروطیت در ایران تدوین شده، تلاش شده است تا ضمن برجسته سازی هر چه بیشتر روشنفکران در پیروزی جنبش و تداوم آن، نقش روحانیت مشروطه خواه به حداقل ممکن تقلیل یابد. به نظر می‌رسد که چنین نگاهی از تأثیر اندیشه‌های سید جواد طباطبایی بر کنار نیست؛ در همین فصل است که نویسنده، نقل قولی از او را برای تأیید ادعای خود به کار می‌گیرد: «روشنفکری در حوزه بحث‌های نظری، با اعلام مشروطیت اعتبار خود را از دست داد. ابزارهایی که روشنفکری تا اعلام مشروطیت در یسکار با نظام خود کامه به کار گرفته بود، به طور عمده سیاسی بود. با سقوط استبداد و اعلام مشروطیت، مشروعیت شعبه استبداد سیاسی به پایان رسید و نیروی میان دو گروه از طرفداران سنت قدمایی در گرفت که در واقع صورتی از

نویسنده کتاب بر این باور است که در جریان مشروطه، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، مجادلات فقهی از درون حوزه‌های دینی به صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود، تا آنجا که حتی در مقاطعی، کار به منازعات و مبارزات عملی نیز می‌کشد



کشمک مشروطه اسلامی

جدال میان قدامت‌آیین و نوآیین

چرايي جنبش انتقالی در رهبری جنبش مشروطیت (از روشنفکران به روحانیون مشروطه خواه) مسئله‌ای است که نویسنده آن را با تاریخ نظام حقوقی در ایران توضیح می‌دهد. در واقع در تمام سال‌های نیم سده عصر ناصری، نظریه پردازان روشنفکران در غیاب جریان روحانیت انجام شد، چرا که بخش عمده از این جریان از تحولات دوران جدید و مبنای فکری و نظری تفکرات جدید، آگاهی چندانی نداشتند... اما با پیروزی جنبش مشروطیت در ایران، تدوین نظام حقوقی و تثبیت نظام سیاسی نیازمند نظریه پردازانی بود که بر نظام حقوقی حاکم مسلط باشند. در طول قرن‌ها تنها نظام حقوقی حاکم بر ایران، نظام حقوقی شرع بود و تجربه تاریخی و زیانی ایرانیان تا پیش از مشروطیت، قانون به مثابه شرع درک می‌شد. در نتیجه تنها گروهی که از صلاحیت لازم برای نظریه پردازان پیرامون نظام جدید برخوردار بود، گروهی از شریعت‌مبداران بودند که از مشروعیت مشروطیت دفاع می‌کردند.

سومین فصل که به بررسی نقش روشنفکران در تدوین گفت‌وگوهای مشروطه خواهی اختصاص دارد، مروری است بر اندیشه‌های روشنفکران عصر ناصری

با تأکید بر مواضع آنها نسبت به اصول و موازین دینی. نویسنده با اذعان به نقش مؤثر روشنفکران این دوره در طرح مباحثی چون قانون و قانون‌نگاری و حکومت مبتنی بر قانون می‌نویسد: «طرح و برجسته‌سازی این گونه مفاهیم در حالی که جامعه ایرانی به شدت از اختناق و استبداد حکومتی رنج می‌برد، گامی بزرگ جهت ایجاد تحولات نوین بود. با این همه، این تلاش‌ها تنها بدون توجه به مبانی شرعی و عقاید مذهبی صورت نمی‌گرفت، بلکه تقلیل و تعدیل اصول و مبانی و مفاهیم مشروطیت غربی و تطبیق، این همانی و یکسان‌سازی آنها با مبانی و اصول شرعی، در دستور کار این گروه از روشنفکران قرار گرفت. اینکه چرا روشنفکران این عصر چنین رویکردی را در پیش گرفتند، پرسشی است که نویسنده با طرح دو مسئله عمده تلاش می‌کند به آن پاسخ گوید. نخستین مورد، تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی جامعه ایرانی با جوامع غربی است که طرح مفاهیم جدید را در جامعه ایرانی مشکل می‌کرد. از آنجا که این مفاهیم در بستری از تجربیات تاریخی و فرهنگی متفاوتی شکل گرفته بودند که اساساً با ذهنیت و زبان انسان ایرانی بیگانه بود، در نتیجه طرح آنها با همان شکل و محتوا در سطح جامعه و در میان عموم مردم، امکان‌پذیر نبود. دومین مسئله به استناد دینی و ذهنیت سنتی و مذهبی جامعه ایرانی برمی‌گشت که در آن روحانیون به عنوان رؤسای مذهب، از قدرت و نفوذ اجتماعی زیادی برخوردار بودند.

نویسنده با اجتناب از پذیر نشان دادن تقلیل مفاهیم غربی به احکام اسلامی ادامه می‌دهد: «البته بررسی آثار و مکاتبات این گروه از روشنفکران نشان می‌دهد که آنها تلاش داشته‌اند تا آنجا که می‌توانند محدودیت‌های زیانی و تاریخی اجازه می‌دهد، تعاریف درستی از مفاهیم مشروطیت غربی ارائه کنند. در نتیجه آثار ایشان را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: در بخش تلاش ایشان برای ارائه تعریفی درست از مفاهیم غربی نمایان است و در بخش دیگر می‌کوشند تا این مفاهیم را با احکام اسلامی تطبیق دهند. حسی دو مقابل اتهاماتی که برخی پژوهشگران تاریخ روشنفکری ایران به این گروه از روشنفکران نسبت داده‌اند. اتهاماتی چون «مصلحت‌اندیشی روشنفکرانه، محافظه کاری» و «ریا کاری‌های منفعت طلبانه» مقاومت کرده و معتقد است: «آنها در زمانه‌ای می‌زیستند و به جامعه‌ای تعلق داشتند که بر اساس آن‌ها می‌توانستند و نه می‌خواستند که به معنای دقیق کلمه سکولار باشند... افزون بر این، آنها فقط روشنفکران نظریه پرداز نبودند، بلکه متفکران سیاسی بودند که در آثار و مکاتبات و دست‌نوشته‌های خود، اهداف و مقاصد سیاسی را پیگیری می‌کردند. نویسنده در ادامه از این نیز فراتر رفته و می‌گوید: «اهمیت کار روشنفکران عصر ناصری صرفاً در طرح مفاهیم

جدید نبود، بلکه آنها با تقلیل و تعدیل این مفاهیم و تطبیق آنها با احکام اسلامی، راه را برای پذیرش مفاهیم جدید در ایران باز کردند. راهی که سال‌ها بعد نیز از سوی روشنفکران و آگاهان عصر مشروطه پیگیری شد، به طوری که ارائه تصویری موافق با احکام شرعی از نظام سیاسی مشروطه و تشویق روحانیت در همراهی آزادخواهان در مواجهه با حکومت خود کامه، به استراتژی اصلی روشنفکران عصر مشروطیت در ایران تبدیل شده.

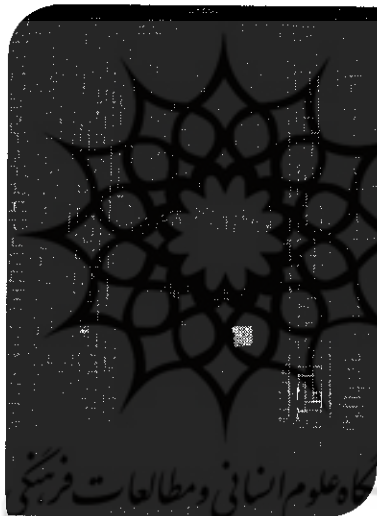
اما چنین تلاشی از سوی روشنفکران، تنها به آمادگی جامعه ایرانی برای پذیرش مفاهیم غربی نینجامید، پیامدهای دیگری نیز در راه بود؛ پیامدی که نویسنده کتاب با عنوان «هژمونی گفت‌مان مذهبی در عصر مشروطیت ایران» از آن یاد کرده و در فصل هفتم بدان پرداخته است.

کاروان روشنفکران را تا قله همراهی کردیم؛ از اینجا به بعد، روشنفکری در ایران به حاشیه می‌رود تا جای خود را به منادیان مذهب بسپارد. بسا این اوصاف لازم است به اردو گاه و روحانیونی رویم که قرار است از این پس، قله نشین وقایع ایران باشند. «در آمدی بر اندیشه سیاسی و موقیعت روحانیت در دوره قاجاریه» عنوان چهارمین فصل کتاب است. در این فصل نویسنده، جنبش مشروطیت را نخستین تجربه حضور عینی و مستقیم روحانیت در عرصه سیاست در ابعاد وسیع معرفی می‌کند و دلیل این غیبت تاریخی را به تلقی اکثریت علما و روحانیت در مورد نسبت میان دین و حکومت در دوره غیبت امام معصوم نسبت می‌دهد. در آن دوره دو نظریه عمده در میان فقها و صاحبان شریعت رواج داشت که هر دوی آنها در غصبی بودن حکومت غیر معصوم و عدم دخالت علما در امور حکومتی و سیاسی اشترک نظر داشتند. نظریه اول که مورد پذیرش اکثر علما زمان بود، با عنوان «نظام دو قطبی» شناخته می‌شد. در این نظریه ولایت به دو بخش سیاسی و دینی تقسیم می‌شد و سلاطین و علما هر یک زعامت بخشی را عهده دار بودند. اما اساس نظریه دوم که با عنوان نظریه «سلطنت ماذون از فقیه» معروف بود، ولایت عام فقط از آن مجتهد جامع الشرایط بود که به نیابت از امام به سلطان اجازه می‌داد که سیاست جامعه را بر عهده گیرد. در همین زمان است که نظریه دیگری با عنوان «ولایت فقیه» برای اولین بار از سوی ملا احمد نراقی (در زمان فتحعلی شاه) مطرح می‌شود. این نظریه حکومت را در زمان غیبت از آن ولی فقیه می‌داند. با وجود نقش پررنگی که این نظریه برای علما دینی قائل است، اما این دیدگاه نه تنها مورد توجه عامه مجتهدین و فقها قرار نگرفت، بلکه با مخالفت برخی از علما بزرگ شیعی مانند انصاری و آخوند خراسانی روبه‌رو شد. معروف است

که نراقی نظریه پرداز ولایت فقیه را به رابطه بسیار نزدیکی با فتحعلی شاه و دربار قاجاریه برقرار کرده بود. مبالغاتی که وی در توصیف فتحعلی شاه از خود به یادگار گذاشته، در میان مجتهدین و علما دوره قاجاریه بی‌همتاست.

در هر حال نگارنده معتقد است که تصورات رایج تا این دوره پیرامون رابطه دیانت و سیاست، مانع حضور فعال روحانیت در عرصه سیاست بود. اما آنچه حضور مستقیم و عینی ایشان را در عرصه مشروطه با دیگر دخالت‌های مقطعی روحانیت در مسائل حکومتی همچون جنبش رژی متمایز می‌کرد، نقشی بود که جریان روحانیت در تثبیت نظام سیاسی مشروطیت و تدوین نظام حقوقی آن بر عهده گرفت.

بخش پنجم این کتاب مجالی است برای بررسی نقش شریعت‌مداران (یا روحانیون) مشروطه خواه در تدوین گفت‌مان مشروطه اسلامی. در همین بخش است که نویسنده، منازعات و مجادلات فقهی دو گروه عمده



از مجتهدین زمان را به نمایش می‌گذارد. در یک سوی این قائله مسائل و مکتوبات شریعت‌مداران مشروطه خواه در توجیه مشروعیّت نظام سیاسی مشروطه به نگارش در می‌آید و در سوی دیگر، جریانی که با نام مشروعه خواه معروف است، در مخالفت با اساس مشروطه سخت به کار صدور فتوا و انتشار لوایح مشغول است. نویسنده بر این باور است که در جریان مشروطه، برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، مجادلات فقهی از درون حوزه‌های دینی به صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود، تا آنجا که حتی در مقاطعی، کار به منازعات و مبارزات عملی نیز می‌کشد. شیخ فضل الله نوری به عنوان شاخص ترین جریان مشروعه خواه، طی نامه‌ای از مشیر السلطنه تقاضای یکصد قبضه تفنگ می‌کند تا به اتفاق هواداران اش از ارکان سلطنت دفاع کند. از سوی دیگر سه تن از مراجع بزرگ نجف در هواداری

از مشروطیت فتوایی به این مضمون صادر می‌کنند: «این مجلس که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثة مظلوم... و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت دولت و ملت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است، قطعاً و عقلاً و شرعاً و عرفاً راجه بلکه واجب است و مخالف و معاند او، مخالف شرع انور و مجادله با صاحب شریعت است...»

شیخ فضل الله - چنان که خودش گفته بود - با اساس مجلس مخالفتی نداشت، بلکه توجه او بیشتر معطوف به قوانینی بود که در مجلس تصویب می‌شد. به این ترتیب اینکه شیخ فضل الله خواهان عدم وضع قوانین جدید در مجلس و اهتمام مجلس به صرف اجرای قوانین شرع شده بود، یکی از موضوعات مورد مناقشه به شمار می‌آمد. این در حالی بود که نائینی مشروطه خواه، خواستار اجتهاد در مسائل شرعی و تصویب قوانینی بود که با مسائل شرعی سازگار باشد. از موضوعات دیگر مورد مناقشه میان این دو جریان، می‌توان به اختلاف نظر در خصوص حکومت در زمان غیبت، بحث حریت و مساوات و آزادی مطبوعات اشاره کرد؛ نویسنده در صدد است آرای این جریان‌ها و منازعات میان ایشان را در این خصوص بررسی کند.

حال نوبت به آن می‌رسد که مهمترین عناصر مشروطه اسلامی را مطرح کنیم. با ورود به ششمین فصل کتاب، نویسنده به واکاوی تعابیر و تعاریفی بر می‌آید که شریعت‌مداران مشروطه خواه از مفاهیمی چون مشروطیت، مجلس، قانون، آزادی و برابری ارائه کرده‌اند.

مهمترین نتیجه‌گیری نویسنده از طرح این مباحث، موضوع و اسپین فصل این کتاب است. حبیبی خوزانی با به چالش کشیدن نظرات پژوهشگرانی چون آدمیت و عبدالهادی حائری - که معتقد به سکولاریسم بودن قانون اساسی مشروطیتند - برای اثبات مدعای خود، به گزارش‌هایی استناد می‌کند که طبعی آن، حتی جریان‌های غیر مذهبی نیز مواضع خود را در لفاظ مؤلفه‌های مذهبی اظهار می‌کرده‌اند. از سوی دیگر آنچه در دستخط مظفر الدین شاه در خصوص تأسیس مجلس شورای ملی و دستخط محمد علی شاه اندکی پیش از به توپ بستن مجلس مشهود است، استنادهای مذهبی آنهاست.

گذشته از مباحث نظری که شاهد سیطره ادبیات مذهبی بود، عرصه عمل نیز رأس نشینی روحانیون را در جریان مشروطه تجربه می‌کرد، به طوری که رهبری عملی مشروطه خواهان و اداره کلی مجلس بر عهده دو روحانی برجسته پایتخت - بهبهانی و طباطبایی - بود. به این ترتیب، گفت‌مان مشروطه اسلامی که عملاً به گفت‌مان مسلط عرصه سیاسی تبدیل شده بود، قانون اساسی هم عرض خود را بنیان گذاشت.